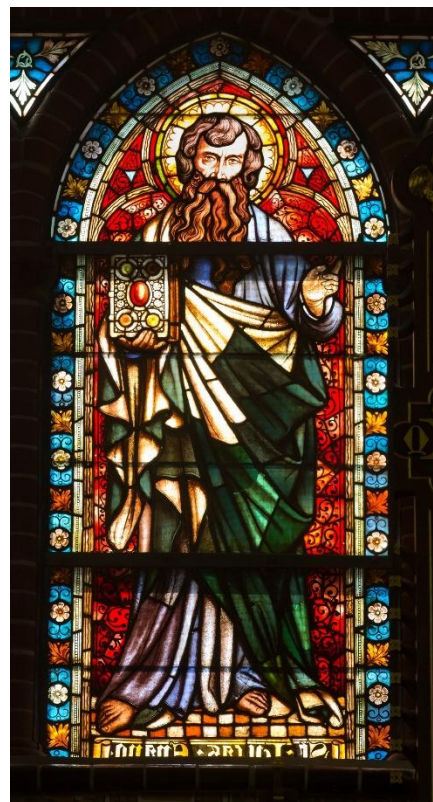


13 چون عیسی به نواحی قیصریه فیلیپی رسید، از شاگردان خود پرسید: «به گفته مردم، پسر انسان کیست؟» 14 «آنان پاسخ دادند: «برخی می‌گویند یحیی تعمیددهنده است. بعضی دیگر می‌گویند ایلیا، و عده‌ای نیز می‌گویند ارمیا یا یکی از پیامبران است» 15 «عیسی پرسید: «شما چه می‌گویید؟ به نظر شما من کیستم؟» 16 «شمعون پطرس پاسخ داد: «تویی مسیح، پسر خدای زنده» 17 «عیسی گفت: «خوشا به حال تو، ای شمعون، پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است» 18 «من نیز می‌گویم که تویی پطرس، و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می‌کنم و دروازه‌های هاویه بر آن استیلا نخواهد یافت» 19 «کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو می‌دهم. آنچه بر زمین ببندی، در آسمان بسته خواهد شد و آنچه بر زمین بگشایی، در آسمان گشوده خواهد شد» 20 «آنگاه شاگردان خود را منع کرد که به هیچ‌کس نگویند او مسیح است.



همه چیز از یک نقطه‌ای مستقیم شروع شد. این نقطه‌ای اساس چیزی است که ما آن را کلیسا می‌نامیم؛ چیزی که ما آن را به عنوان آرامش و قدرت ایمان تجربه می‌کنیم؛ چیزی که ما آن را به عنوان عشق سمیمانه برادرانه و خواهرانه تجربه می‌کنیم؛ چیزی که ما آن را به عنوان مسئولیت در قبال جهان درک می‌کنیم. همه چیز از یک نقطه‌ای اساس شروع شد. و این آغاز در اورشلیم بود. در روز پنطیکاست بود. آن روز تولد کلیسا بود. آنچه در آنجا اتفاق افتاده بود را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: این در مورد «گفتن، شنیدن و اعتراف کردن است.» اولین کسی که صحبت کرد، پطرس بود: «پس قوم اسرائیل، جملگی به یقین بدانند که خدا این عیسی را که شما بر صلیب کشیدید، خداوند و مسیح ساخته است.»

این برای ما چگونه به نظر می‌رسد؟ در مورد آن می‌توانیم اینگونه پاسخ دهیم که با شادی به همه می‌گوییم: «ما به خدایی ایمان داریم که زمانی پسرش را انسان کرد و برای ما مرد - نه به این دلیل که ما انسان‌های خوبی هستیم، بلکه دقیقاً به این دلیل که ما انسان‌های بی لایق و ضایف هستیم. و خدا پسر خود را برخیزانید و او را ناجی جهان کرد؛ این سرچشمه ی نجات ماست.» این همان چیزی است که گفتار ما باید باشد. اما قبل از اینکه این اتفاق بیفتد باید بر زبان گنگ غلبه کنیم. برای این منظور، خود ما باید مغلوب این حقیقت شویم که «عیسی مسیح خدای من است که مرا، انسانی گمشده و محکوم شده را، رهایی بخشیده»

«شنیدن این حقیقت انجیل برای ما چگونه پیش می‌آید؟ شبیه اولین شنیداهنده که گفتند: «ما آنها را می‌شنویم که به زبان‌های ما از اعمال عظیم خدا سخن می‌گویند.» این همان چیزی است که بسیاری از کسانی که اولین خطبه پنطیکاست را شنیدند، گفتند. وقتی اعمال عظیم خدا به ما گفته می‌شود، آیا آنها را طوری می‌شنویم که گویی خود خداوند آنها را فرمود که

فرمود: «من حقیقت هستم!» یا آنها را طوری می‌شنویم که گویی او ادعا می‌کند که حقیقت است؟ وقتی کسی خدا را نمی‌ترسد و هم او را ندیده می‌کند، به همین صورت آرامش روح را در یافت نمی‌کند. آن شنیدن به کلام خدا بی‌فایده است. وقتی همه یوار می‌کنند که تغییر زندگی و رستگاری اساساً وجود ندارد، و هم یوار می‌کنند که مطمئناً هیچ گناه وجود ندارد، چه نوع شنیدنی است؟ خدای روح القدس مرا از طریق انجیل فرا می‌خواند. او مرا با هدایای خود روشن می‌کند. او مرا در ایمان واقعی به پسر، عیسی مسیح، تقدیس می‌کند (یعنی مرا از آن خدا می‌کند). و او مرا حفظ می‌کند و به ما اجازه می‌دهد تا به آخر زندگی در این ایمان وفادار بمانیم. رویداد پنطیکاست اتفاقی است که همه آن را در ما می‌سازد. و امروز چقدر به روح القدس نیاز داریم؟

اگر امروز از مسیحیان عادی بپرسید، «مسیح چه کسی است؟» شما یک جواب شوک‌کننده بشنوید. طبق نظرسنجی‌ها، تنها ۲۹ درصد معتقدند که خدایی وجود دارد که خود را در عیسی مسیح آشکار می‌کند. در متن موعظه امروز، می‌شنویم که انسان نظرت مشابهی کنونی داشتند. اول، ببینیم که مهم است چه چیزی دربرای عیسی فکر می‌کنند. و درست مانند زمان ما، مردم جمله‌ها یا دانش‌ها را حفظ می‌کردند، که از فرهنگی خودشان بود. بنابراین همه درباره آن صحبت می‌کردند که آن مسیح موعود کیست. اما هیچ کس واقعاً نمی‌دانست مسیح در واقع کیست. حتی کمتر از آن، آنها نمی‌دانست او چه کاری انجام می‌کند. عیسی از این راضی نبود. و به همین دلیل است که او به دنبال گفتگو با شاگردانش بود. او می‌خواست که شنیدن کلام خدا به ایمان و اعتراف منجر شود. به همین دلیل است که در طول اولین اعتراف پطرس، گفتگوی عیسی با شاگردانش به صورت خصوصی آغاز می‌شود. در ابتدا، گفتگو پر از کلیشه‌های مذهبی آن زمان بود. شاگردان به صورت منقطع آنچه را که حفظ کرده بودند، تکرار می‌کردند گفتند»

«عیسی الیاس یا یکی از پیامبران دیگر بود...». اما عیسی بیشتر می‌خواست. او اعتراف را می‌خواست، زیرا این مهم است. و بسیار مهم است که ما عیسی را نه تنها به عنوان یک مرد پرهیزگار، بلکه به عنوان مسیح بشناسیم و اعتراف کنیم. عیسی مسیح را به اعتراف فرا می‌خواند و پطرس آن را اعتراف می‌کرد: «تو مسیح هستی.» این اعتراف اساساً فقط مربوط به کتاب قطور آلمانی-لاتین حاوی قوانین کلیسا نیست، بلکه ایمانی زنده به مسیح است. ایمان زنده برای جهان ضروری است. زیرا به پاسخ‌هایی از سوی ما نیاز دارد. اما اگر اعتراف ما ستایش و دعا به خدا نمی‌باشد، نمی‌توانیم این پاسخ‌ها را به آنها بدهیم.

«تو مسیح، پسر زنده خدا هستی!»

اینکه پطرس به این اعتراف می‌رسد، تعجب‌آور است. عیسی بلافاصله با این جمله اعتراف او را تأیید کرد:

«این را جسم و خون بر تو آشکار نکرده، بلکه پدر آسمانی من.» همه چیز به این اعتراف بستگی دارد. و ما متوجه می‌شویم که هر شخصی در این اعتراف عیسی استوار یا سقوط می‌کند. هیچ حد وسطی وجود ندارد. اگرچه عیسی هرگز کتابی ننوشت، فقط سه سال خدمت کرد و طبق معیارهای انسانی شکست خورده بود، هیچ شخص دیگری در جهان وجود ندارد که چنین تأثیری

بر جهان داشت، مانند عیسی. ما در سال ۲۰۲۵ زندگی می‌کنیم. و ما هنوز متوجه هستیم: همه چیز به آنچه ما در مورد عیسی می‌گوییم و باور داریم بستگی دارد. اگر عیسی یک انسانی معمولی بود، یا دیوانه می‌شد یا خود شیطان، چون خود را به عنوان پسر خدا معرفی کرد. بنابراین باید تصمیم بگیریم: یا مسیح را به عنوان یک دیوانه کاملاً رد کنیم، یا او را به عنوان پسر خدا اعتراف کنیم و ستایش کنیم. هیچ چیز بین این دو راه وجود ندارد. عیسی خواستار اعتراف است. او به نگرش‌ها و قضاوت‌ها اهمیتی نمی‌دهد، بلکه فقط به شخص خود اهمیت می‌دهد. همه چیز توسط شخص عیسی تصمیم گرفته می‌شود. او در مورد خودش می‌گوید: «من راه، حقیقت و زندگی هستم.» متوجه می‌شویم که گفتگوی بین عیسی و شاگردانش پس از این اعتراف تأثیرگذار به سطح متفاوتی رسیده است. اکنون عیسی بلافاصله به موضوع کلیسا یابد. اعترافی که خدا به پطرس داد، سنگ بنایی است که به بنای کلیسا منتهی می‌شود. بنابراین، صحبت کردن، شنیدن و اعتراف کردن بخشی از ساختمان زنده کلیسا است. یکی به دیگری جریان می‌یابد. به طوری که دیگر به سختی می‌توان تشخیص داد: هر جا ایمان و اعتراف درستی باشد، کلیسا نیز وجود دارد. و هر جا این ایمان و این اعتراف نباشد، کلیسایی وجود ندارد. اما این کلیسا درست مانند پروردگارش است. نه تنها برای خود، بلکه برای جهان وجود دارد. و دقیقاً به عنوان همین کلیسای خدمتگزار است که عیسی می‌خواهد آن را حفظ کند.

برای این منظور، عیسی کلیسای خود را فرا می‌خواند و از آن محافظت می‌کند، تا حتی دروازه‌های جهنم نیز بر آن غلبه نکنند. خدمت کلیسا نجات مردم است. آنها باید بخشش گناهان را دریافت کنند و در نتیجه حق اقامت در بهشت به آنها اعطا شود. این نجات همیشه هدف کلیسا است. حتی جایی که پطرس گناهان را می‌بندد، هدف نهایی نجات مردم است.. ما سخنان پروردگاران را می‌شنویم و گمان می‌کنیم که قدرت عظیمی در دست پطرس قرار گرفته است:

"19 من کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو می‌دهم: هر آنچه را که بر زمین ببندی، در آسمان بسته خواهد شد و هر آنچه را که بر زمین بگشایی، در آسمان گشوده خواهد شد."

پطرس چه قدرتی دارد؟ هیچ قدرت انسانی یا دنیوی. تنها چیزی که به او داده شده، کلام است. او فقط کلام را دارد که با آن مردم را فرا می‌خواند، تعلیم می‌دهد، توبیخ می‌کند، تبرئه می‌کند و تسلی می‌دهد. پطرس و پیروانش باید مراقب باشند که چیزی غیر از آنچه خود خداوند مأمور کرده است، نباشند و کاری دیگرگونه انجام ندهند. تا به امروز، کلیسا با وعده‌ها و اطمینان‌هایی که از عیسی می‌آید، زندگی می‌کند. او کسی است که کلیسا را بنا می‌کند. رسولان پایه و اساسی هستند که ما بر آن ایستاده‌ایم. و عیسی کسی است که همه چیز را ثابت نگه می‌دارد. جماعت‌ها می‌آیند و می‌روند. اما کلیسا برای همیشه باقی خواهد ماند، زیرا پروردگار ما چنین می‌خواهد. و چه دلگرمی و تسلی که عیسی از افراد ناقصی مانند پطرس برای این کار بزرگ استفاده می‌کند. آمین.